

پر می‌کند («شاکله‌سازی استعلایی»). از این رو جدال اهل مابعدالطبیعه بر سر ابتدای زمانی عالم («تعارض حدوث و قدم») حاصل این فکر خطاست که زمان نسبتی با اشیاء فی‌نفسه دارد. راه حل این تعارض فقط آنجا یافت می‌شود که بدانیم زمان نحوه کار ذهن را آن هم در محدوده تجربه حسی و پدیداری نشان می‌دهد و از امری در حاق اشیاء حکایت ندارد («جدل استعلایی»). حال اگر این تصویر کلی را بر بحث زمان در رساله منطبق کنیم، سطح مشترکی که به دست می‌آید حجم زیادی خواهد داشت. صرف نظر از تفاوت‌هایی که در ادامه ذکر خواهد شد، تصور کانت از زمان در این نوشته اساساً در مسیر فلسفه نقادی واقع است. جدا از مسئله تفاوت فاحش حجم، به طور کلی آنچه کانت درباره ماهیت زمان، سهم آن در شناخت، و حدود و حیطة اعتبار آن می‌گوید در هر دو نوشته یکسان است.^۱ این معنا را هم از لحاظ مبانی فکر نقادی و هم در نظریه زمان رساله می‌توان با تفصیل بیشتر بررسی کرد. مثلاً می‌توان به چند اصل و مفهوم «نقادانه» رساله اشاره کرد: تمایز اساسی حس از فهم، مفاهیم تمامیت، جهان، جهان پدیداری، صورت و شهود محض.

از اصول فلسفه نقادی که تا پیش از ۱۷۷۰ در نوشته‌های کانت بسط نیافته بوده است، آنچه با بحث حاضر ارتباط تام دارد یکی اصل تفکیک حوزه حس از حوزه فهم یا عقل است.^۲ کانت در رساله تفکیک امور محسوس از معقول را اصلی می‌خواند که غفلت از آن زمینه بروز معضلات لاینحل فلسفی بوده است.

کانت تفکیک مذکور را، چنانکه از عنوان رساله پیداست، به صورت متمایز کردن دو «جهان» حس و عقل طرح می‌کند (Kant 1992: 2:387-388). به گمان وی بررسی مفهوم جهان می‌تواند بصیرتهایی درباره روش مابعدالطبیعه فراهم کند. در اهمیت این بحث همین اشاره کافی است که نزد کانت در دوران نقادی، مفهوم «تمامیت شرطها» که در واقع بدیل مفهوم جهان در رساله است، کلید اصلی همه تعارضات از جمله تعارض آغاز زمانی عالم را فراهم می‌کند. کانت از ابتدای رساله وقوف خویش را به نسبت زمان با تمامیت نشان داده است. وی در بخش اول دو نحوه تکوین مفهوم جهان را وصف می‌کند.^۳ یک طریق آن است که به مدد مفهوم "ترکیب" تعدادی از اشیاء مرتبط با یکدیگر تحت مفهوم کلی ترکیب مندرج شود. طریق دوم آن است که مفهوم جهان به نحو انضمامی با استفاده از یک شهود مشخص حسی متمثل گردد، افزودن هر جزء به جزء دیگر و رسیدن به مفهوم امر مرکب از راه تألیف (سنتز)^۴ مطابق با شرایط زمان ممکن است.

حال دو مسئله درباره جهان موجب نارسایی هر دو شیوه تحلیل و تألیف می‌گردد: مسئله اتصال یا پیوستگی که مقابل امکان جزء بسیط است و مسئله عدم تناهی که حصول تمامیت را ناممکن می‌کند. همچنانکه کانت شرح می‌دهد، تحلیل و تألیف به اتمام نمی‌رسد و مفهوم امر بسیط از